

بررسی واژه‌های «خلیفه، ولی، وصی، امیر، امام» در اصول کافی و صحیح بخاری

مستانه چهری*

**
تهمینه پارسایی

چکیده

اصول کافی و صحیح بخاری از منابع معتبر روایی شیعه و اهل سنت است آموزه‌های این دو کتاب در نزد عالمان و عامه مردم هر دو فرقه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند تا جایی که در موضوعات مهم و اختلافی از مراجع شیعه و اهل سنت ارجاع به این دو کتاب است. یکی از موضوعات اختلافی میان شیعه و اهل سنت بحث خلافت و جانشینی پیامبر (ص) است. با نگاهی به احادیث این دو کتاب با مضامین جانشینی پیامبر (ص) و با کلید واژه‌های خلیفه، امیر و ولی مسئله خلافت از نظر هر دو گروه به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ لذا با استفاده از توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به کتاب صحیح بخاری و اصول کافی واژه‌های خلیفه و سایر واژگان هم معنا و مفهوم مانند وصی، امیر، ولی، امام مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ در نهایت اینکه واژگان بکار گرفته شده در روایات این دو کتاب به دلیل جهت‌گیری عقیدتی که صاحب هر دو کتاب دارند در کارکرد و معنایی نزدیک به عقیده مرام آنها در باب خلافت پیامبر دارند.
واژگان کلیدی: صحیح بخاری، اصول کافی، خلیفه، امیر، ولی.

* دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد واحد کرج (نویسنده مسئول)، m.chehri1402@gmail.com

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ptahminaa@yahoo.com

مقدمه

یکی از مسائل اختلافی و مهم در طول تاریخ مسئله جانشینی پیامبر (ص) بعد از رحلت ایشان با همان خلافت است که سبب پیدایش دو گروه شیعه و اهل سنت در میان مسلمانان جهان شد. از یک طرف اهل سنت بر اساس منابع خود معتقدند که پیامبر برای خود جانشینی انتخاب نکرد از سوی دیگر شیعه بر اساس منابع خود معتقد است که پیامبر جانشین برای خود انتخاب کرد. خلافت از نظر لغت، نیابت کردن شخصی است از شخص دیگری که این نیابت یا برای غایب بودن منوب عنه است یا برای مردن او یا برای عاجز بودن و برای تعظیم و تشریف خلیفه است (مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۹۳) این اختلافات در روایات فریقین ظهور و بروز بیشتری دارد کتاب اصول کافی و صحیح بخاری از مهم‌ترین و موثق‌ترین کتاب‌های روایی است که به باور عالمان هر دو فرقه روایاتی که در این دو کتاب ذکر شود دارای وثاقت و اطمینان است. حال این سؤال مطرح می‌گردد که منظور از خلیفه در هر دو کتاب روایی چیست؟ واژگانی مانند واژه «خلیفه» و مشتقات آن و واژه «امیر» و واژه «وصی» و واژه «ولی» و واژه «امام» به مفهوم و موضوع خلافت اشاره دارند؛ اما به دلیل گستردگی محتوایی این نوشتار تنها به روایاتی که اختلافی هستند در دو کتاب اصول کافی و صحیح بخاری پرداخته خواهد شد. در ابتدا روایاتی که در بر دارنده این واژگان است را استخراج سپس به بررسی و ترجمه و تحلیل کمی و کیفی روایات پرداخته خواهد شد.

در مورد مقاله حاضر نوشتاری به طور مستقیم با موضوع «بررسی واژه خلیفه و ولی و امیر در اصول کافی و صحیح بخاری» یافت نشد اما به نگارش‌هایی که مسئله خلافت را به طور کلی مورد بررسی قرار داده‌اند به قرار زیر است:

شهابی (۱۳۵۶ ش) در مقاله‌ای با عنوان «امامت و خلافت» به بررسی مفهوم لغوی، قرآنی و تاریخی دو واژه «امامت» و «خلافت» می‌پردازد. ضمن اینکه این دو واژه را هم معنا می‌داند ایشان معتقد است اگر مسلمانان صدر اسلام به دو نکته برداشتی از آیات از مفهوم «امامت» و «خلافت» توجه می‌کردند هرگز دچار اختلاف نمی‌شدند یکی اینکه در تمام آیات امام و خلیفه به معنای پیشوا و رهبر و جانشین و جایگزین آمده است با تعبیر «جعل» به معنای نصب و تعیین آمده است دوم اینکه موضوع عصمت و عدالت امام و خلیفه است که باید معصوم باشد. ظریفیان (۱۳۸۶ ش) در مقاله‌ای با عنوان «تئوری خلافت (مروری بر فقه حکومتی متقدمین اهل سنت)» به بررسی نظریه

خلافت در نزد اهل سنت می‌پردازد این نوشتار بیشتر با رویکرد فقه حکومتی و با دید تاریخی مسئله خلافت را به طور عام در نزد اهل سنت بررسی می‌کند. منتظر قایم (۱۳۸۴ ش) در مقاله‌ای با عنوان «چگونگی شکل‌گیری خلافت اسلامی» با استفاده از منابع تاریخی روند شکل‌گیری خلافت در صدر اسلام را تشریح می‌کند

۱. تحلیل کمی روایات «خلیفه»، «امیر»، «وصی»، «ولی»، «امام»

در ادامه به تحلیل کمی و ارائه آماری واژگان «خلیفه»، «امیر»، «وصی»، «ولی» و «امام» در دو کتاب صحیح بخاری و اصول کافی پرداخته خواهد شد.

۱-۱. تحلیل کمی روایات «خلیفه»

الف) صحیح بخاری

واژه خلیفه و مشتقات آن یعنی «خلفاء»، «استخلاف» و «خلف» به طور کلی ۶۳ مورد ذکر شده است. حتی بخاری یک باب را با عنوان «استخلاف» ذیل کتاب «الاحکام» به موضوع خلافت اختصاص داده است که شامل ۴ روایت است. همه این روایات مسئله خلافت و جانشینی پیامبر را ذکر می‌کنند بلکه به موضوعات خلفای دیگر و بحث خلیفه‌الله نیز پرداخته‌اند. البته در کتاب بخاری احادیثی وجود دارد که به طور غیر صریح تعداد خلفای سه گانه به ترتیبی که اهل سنت معتقد هستند ذکر کرده‌اند مانند روایت «چاه اریس» (ر.ک: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۸۹، تتمه کتاب احادیث الانبیاء، بَابُ الْمَنَاقِبِ)

جایگاه روایات در کتاب صحیح بخاری به ترتیب

روایت اول: كِتَابُ الْأَحْكَامِ، بَابُ الْأَسْتِخْلَافِ

روایت دوم: كِتَابُ الْأَحْكَامِ، بَابُ الْأَسْتِخْلَافِ

روایت سوم: كِتَابُ الْأَحْكَامِ، بَابُ الْأَسْتِخْلَافِ

روایت چهارم: كِتَابُ الْأَحْكَامِ، بَابُ الْأَسْتِخْلَافِ

ب) اصول کافی

این روایت را کلینی از طریق جابر بن یزید از قول امام باقر (ع) در ذیل کتاب الروضه و باب حُطْبَةِ الْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هِيَ حُطْبَةُ الْوَسِيَّةِ نقل کرده است، روایتی طولانی مشتمل بر تفسیر آیات قرآن در راستای جایگاه امامت است. ضمن اینکه واژه خلیفه در کتاب کافی ۴۶ مورد ذکر گردیده است که بیشتر در مورد خلیفه‌الله، خلفای هم دوره ائمه (ع) و غیره هستند.

۲-۱. تحلیل کمی روایات «وصی»

الف) صحیح بخاری

بخاری این روایت را ذیل کتاب الوصایا باب الوصایا آورده است مجموع روایاتی که مشتمل بر واژه «وصی» در کتاب بخاری است ۳۹ روایت است که اکثر به موضوع وصیت اشاره دارند.

ب) اصول کافی

کلینی این روایت را ذیل کتاب الحججه باب فيه نکت و نطف من التزویل في الولاية را از امام حسن عسکری نقل می‌کند به طور کلی در کافی واژه «وصی» ۱۳۹ مورد تکرار شده است.

۳-۱. تحلیل کمی روایت «امیر»

الف) صحیح بخاری

این روایت در ذیل کتاب الاحکام باب اثنی عشر امیر ذکر شده است که تنها روایت همین باب نیز هست. واژه امیر با این معنا و مفهوم تنها در این روایت آمده است.

ب) اصول کافی

در مورد واژه «امیر» در اصول کافی که هم معنا و مفهوم با خلیفه باشد بکار گرفته نشده است البته واژه «امیر المومنین» به عنوان یکی از القاب امام علی بکار رفته است.

۴-۱. تحلیل کمی روایات «امام»

الف) صحیح بخاری

این واژه حدود ۳۸۱ بار در صحیح بخاری در معنای پیشوا آمده است مانند امام مفتون، امام جماعت، امام فتنه و غیره اما در مصداق رایج آن یعنی امامت منصوص از جانب خدا بکار نرفته است.

ب) اصول کافی

به طور کلی واژه «امام» در اصول کافی حدود ۵۸۹ بار بکار رفته است که به منظور اشاره به مفاهیم امامت، امام جماعت، پیشوا و راهنما و غیره... بکار گرفته شده است. کلینی دو روایت فوق را ذیل کتاب الحججه باب ما جاء في الاثني عشر و النص عليهم عليهم السلام آورده است در ضمن هر دو روایت از امام باقر ع نقل شده است.

۱-۵. تحلیل کمی روایات «ولی»

الف) صحیح بخاری

واژه ولی و ولایه در حدود ۶۴ بار در صحیح بخاری ذکر شده است در صحیح بخاری حالت «ولاء» آن یعنی بیشتر در مورد برده و آزادی آن بکار می رود.

ب) اصول کافی

واژه «ولی» و مشتق آن «ولایه» در حدود ۲۴۳ بار در کتاب کافی تکرار شده است. کلینی این دو روایت را ذیل دو کتاب و باب مختلف آورده است؛ روایت اول: كِتَابُ الْحُجَّةِ، باب فیه نکت و تنتف من التنزیل فی الولاية؛ روایت دوم: کتاب الروضه، خُطْبَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هِيَ خُطْبَةُ الْوَسِيلَةِ

۲. بررسی تطبیقی روایات

در این قسمت به بررسی واژگان «خلیفه»، «وصی»، «امیر»، «ولی» و «امام» در دو کتاب صحیح بخاری و اصول کافی پرداخته خواهد شد. و در انتها به صورت تطبیقی تحلیلی از هر واژه ارائه می‌گردد؛

۱-۲. واژه خلیفه

در این قسمت به بررسی واژه خلیفه و مشتقات آن در دو کتاب صحیح بخاری و اصول کافی خواهیم پرداخت؛ ابتدا روایات صحیح بخاری را ذکر می‌کنیم سپس روایات اصول کافی. همچنین ضمن ترجمه روایات در ذیل هر روایت راوی اصلی آن مشخص می‌شود سپس تحلیل کلی از روایت با توجه با منابع موجود و یا مفهوم روایت انجام می‌گیرد. همچنین در انتهای دسته روایات هر کتاب یک تحلیل کیفی کلی و یک تحلیل کمی ارائه می‌گردد؛

الف) صحیح بخاری

در این قسمت به بررسی واژه خلیفه و مشتقات آن در صحیح بخاری خواهیم پرداخت؛ چهار روایت در این مورد نقل می‌شود.

روایت اول

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى، أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ، قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَأَرَأَيْتَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ذَلِكَ لَوْ كَانَ وَ أَنَا حَيٌّ فَاسْتَعْفَرْتُ لَكَ، وَ أَدْعُو لَكَ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَ أُنْكَلِيَاهُ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأُظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي وَ لَوْ



كَانَ ذَلِكَ لَظَلَلْتُ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرَّسًا بِبَعْضِ أَرْوَاجِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بَلْ أَنَا وَرَأْسَاهُ لَقَدْ هَمَمْتُ أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُزِيلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا بِيَّ اللَّهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ. (صحيح بخاری، ج ۱۱، ص ۶۸، كِتَابُ الْأَحْكَامِ، بَابُ الْإِسْتِخْلَافِ)

از عایشه روایت است که گفت: وای سرم. رسول الله فرمود: «اگر اتفاقی برایت بیفتد و من زنده باشم، برایت طلب مغفرت و دعا می‌کنم». عایشه گفت: ای وای، سوگند به خدا، گمان می‌کنم که تو مرگام را دوست داری و اگر اتفاقی بیفتد، در پایان روز، نزد یکی از همسرانت می‌روی و با او همبستر می‌شوی. نبی اکرم فرمود: «بلکه وای سرم. همانا تصمیم گرفتم شخصی را نزد ابوبکر و پسرش بفرستم و وصیت کنم تا مبادا کسی چیزی بگوید و یا آرزویی در سر پیروارند. سپس با خود گفتم: خداوند بجز این، چیز دیگری را نمی‌پذیرد. و مؤمنین هم بجز این، چیز دیگری را قبول نمی‌کنند».

راوی اصلی: عایشه

تحلیل روایت

روایت فوق بیان می‌کند که پیامبر می‌خواست برای ابوبکر به عنوان جانشین خود وصیت کند. که با عقیده اهل سنت مبنی بر اینکه پیامبر هیچگاه وصیت نکرد همخوانی ندارد همچنانکه مقریزی این روایت را ذیل عنوانی می‌آورد که بیان می‌کند؛ خلافت ابوبکر هم جنبه الهی دارد و هم جنبه مردمی؛ و اما إخباره (صلی الله علیه و سلم) باختیار الله تعالی و المؤمنین خلافة أبي بكر - رضي الله تبارك و تعالی عنه - فكانت كما أخیر رسول الله (صلی الله علیه و سلم) اما روایت پیامبر (ص) از اینکه خداوند و مومنان خلافت ابوبکر را پذیرفتند خبر می‌دهد (إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، ج ۱۴، ص ۲۰۹)

روایت دوم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ أَلَا تَسْتَخْلِفُ. قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرَكْتُ، فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، (صحيح بخاری، ج ۱۱، ص ۶۹، كِتَابُ الْأَحْكَامِ، بَابُ الْإِسْتِخْلَافِ)

ترجمه: به عمر گفته شد: چرا برای بعد از خود خلیفه تعیین نمی‌کنی؟ در جواب گفت: اگر خلیفه تعیین کنم، کاری که شخص بهتر از من کرده را انجام داده‌ام. و اگر خلیفه تعیین نکنم باز هم کار کسی که بهتر از من بوده را انجام داده‌ام و آن رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است

راوی اصلی: عبد الله بن عمر

تحلیل کیفی روایت

نووی شارح صحیح بخاری در شرح این روایت می‌گوید: وفي هذا الحديث دليل على انّ النبي صلى الله عليه وسلم لم ينصّ على خليفة، وهو اجماع اهل السنّة وغيرهم (نووی، ج ۱۲، ص ۲۰۵) این حدیث دلیلی است بر این‌که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر هیچ خلیفه‌ای برای بعد از خود نصّ و تصریحی نداشته است که این نظر اجماعی اهل سنت نیز می‌باشد. نظر ابن‌کثیر هم جالب به نظر می‌رسد: انّ رسول الله صلى الله عليه وسلم لم ينصّ على الخلافة عيناً لاحد من الناس، لا لابي بكر كما قد زعمه طائفة من اهل السنّة، ولا لعلّي كما يقوله طائفة من الرافضة (ابن‌کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۹۴)؛ این حدیث دلیلی است بر این‌که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر هیچ خلیفه‌ای برای بعد از خود نصّ و تصریحی نداشته است که این نظر اجماعی اهل سنت نیز می‌باشد.

روایت سوم

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ خُطْبَةَ عُمَرَ الْآخِرَةَ، حِينَ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَذَلِكَ الْغَدَ مِنْ يَوْمِ تُوْفِّي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَتَشَهَّدَ أَبُو بَكْرٍ صَامِتًا، لَا يَتَكَلَّمُ. قَالَ: كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَعِيشَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَدْبُرْنَا بِرَيْدٍ بِذَلِكَ أَنْ يَكُونَ آخِرَهُمْ، فَإِنْ يَكُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ مَاتَ. فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ نُورًا تَهْتَدُونَ بِهِ هَدَى اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثَانِي اثْنَيْنِ، فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِكُمْ، فَفُؤِمُوا فَبَايَعُوهُ، وَكَانَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ قَدْ بَايَعُوهُ، قَبْلَ ذَلِكَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، وَكَانَتْ بَيْعَةُ الْعَامَّةِ عَلَى الْمِنْبَرِ، قَالَ الزُّهْرِيُّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمَئِذٍ: اصْعَدِ الْمِنْبَرَ فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَبَايَعَهُ النَّاسُ عَامَةً. (صحیح بخاری، ج ۱۱، ص ۶۹، كِتَابُ الْأَحْكَامِ، بَابُ الْإِسْتِخْلَافِ)

خطبه عمر را بعد از پایان شنید که بر منبر نشست و آن روز بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس شهادت داد و ابوبکر ساکت بود و سخنی نمی گفت. گفت: امیدوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده می بود تا اینکه ما را اداره کند، به این قصد که آخرین آنان باشد، محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است. خداوند متعال در میان شما نوری قرار داده است که به وسیله آن به هدایت خدای محمد صلی الله علیه و آله و سلم می رسید قطعا ابوبکر صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یار غار ایشان بود او شایسته ترین نسبت به کار شماست، پس برخیز و با او بیعت کنید و گروهی از آنان قبلا در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کرده بودند و این بیعت عام مردم در منبر بود. زهری از انس بن مالک نقل می کند: شنیدم عمر در آن روز به ابوبکر گفت: بالای منبر برو و او از آن پایین نیا. تا اینکه از منبر پایین نیامد و عموم مردم با او بیعت کردند.

راوی اصلی: أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ

تحلیل روایت

قسطلانی دو مورد از ویژگی های ابوبکر را که اور مستحق خلافت کرده را یکی پیشنهاد او در صحابی بودن رسول خدا و دیگری آیه ۴۰ سوره توبه و داستان همراهی ابوبکر در هجرت پیامبر (ص) به مدینه است که قسطلانی در مورد عبارت {ثاني اثنين إذ هما في الغار} [التوبة: ۴۰] می گوید: از بزرگترین مزیت ها برای خلافت است (القسطلانی، إرشاد الساري لشرح صحيح البخاری، ج ۱۰، ص ۲۷۲) در واقع این روایت بیانگر روند انتخاب ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر (ص) نه از طرف پیامبر (ص) بلکه از سوی شورای سقیفه است و دلیل انتخاب ابوبکر افتخاراتی بود که در زمان بعثت پیامبر (ص) داشتند نه سفارش و توصیه پیامبر اسلام.

روایت چهارم

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امْرَأَةٌ، فَكَلَّمَتْهُ فِي شَيْءٍ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ، وَلَمْ أَحْذُكَ؟ - كَأَنَّهَا تُرِيدُ الْمَوْتَ - قَالَ: إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ. (صحيح بخاری، ج ۱۱، ص ۶۹، كِتَابُ الْأَحْكَامِ، بَابُ الْإِسْتِخْلَافِ)

زنی نزد نبی اکرم آمد. آنحضرت به او دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید، به چه کسی مراجعه کنم؟ رسول خدا فرمود: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر بیا»

راوی اصلی: جبیر بن مطعم

تحلیل روایت

این روایت به طور صریح بیان می‌کند که پیامبر ص امر خلافت بعد از خود را به ابوبکر واگذار کرد. در واقع به وصیت پیامبر نسبت به ابوبکر تصریح دارد در شرح الطحاویه آمده است؛ اهل سنت در (چگونگی) به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق اختلاف کردند آیا خلافت او به نص (خدا و پیامبر) یا به انتخاب (مردمی)؟ پاسخ می‌دهد: گروهی از اهل حدیث، معتزله و اشعریه معتقدند که آن به نص صورت گرفته البته نص خفی و اشاره وار نه مستقیم. هر چند که برخی از آنها معتقدند به نص آشکار صورت گرفته است در مقابل گروهی از اهل حدیث، معتزله و اشعریه معتقدند که با انتخاب و اختیار صورت گرفته است؛ دلیل آنها بر نصی بودن خلافت ابوبکر همین روایت جبیر بن مطعم است (أذرعی، شرح الطحاویه، ج ۸۳، ص ۴)

تحلیل کیفی روایات خلیفه در صحیح بخاری

میان روایاتی که بخاری ذیل باب استخلاف نقل می‌کند اختلافاتی وجود دارد؛ در روایت اول عقیده کلی اهل سنت نسبت به عدم وصیت پیامبر (ص) را بیان کرده است که در روایت دوم هم به آن اشاره شده است زیرا آنان معتقدند پیامبر (ص) در آخر عمرش به کسی وصیت نکرد. روایت سوم نیز در تعارض با سه روایت دیگر مخصوصاً روایت اول و چهارم است زیرا در این روایت آمده است که انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه از سوی شورای سقیفه انجام گرفته و هیچ گونه تصریح مبنی بر توصیه پیامبر (ص) در انتخاب ابوبکر نیست. در حالی که در روایات اول و چهارم این صراحت است هست که انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه از سوی پیامبر انجام گرفته است

ب) کتاب اصول کافی

در این بخش به تحلیل روایات مشتمل بر واژه یا مفهوم خلیفه در اصول کافی پرداخته می‌شود: یک روایت بیان می‌شود.



روایت اول

قسمت اول: کلینی در بخشی از یک روایت طولانی از امام باقر (ع) از زبان پیامبر حدیث معروف منزلت را نقل می‌کند:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَكَايَةَ التَّمِيمِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ النَّضْرِ الْفِهْرِيِّ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ قَالَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ إِسْمُهُ اِمْتَحَنَ بِي عِبَادَهُ وَقَتَلَ بِيَدِي أَضْدَادَهُ وَأَفْتَى بِسَيْفِي جُحَادَهُ وَجَعَلَنِي زُلْفَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَحِيَاضَ مَوْتٍ عَلَى الْجَبَّارِينَ وَسَيْفَهُ عَلَى الْمُجْرِمِينَ وَشَدَّ بِي أُرْزُ رَسُولِهِ وَأَكْرَمَنِي بِنَصْرِهِ وَشَرَّفَنِي بِعِلْمِهِ وَحَبَانِي بِأَحْكَامِهِ وَاخْتَصَّنِي بِوَصِيَّتِهِ وَاصْطَفَانِي بِخِلَافَتِهِ فِي أُمَّتِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ حَسَدَهُ الْأَمَهَارُونَ وَالْأَنْصَارُ وَإِنْعَصَتْ بِهِمُ الْمَحَافِلُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي فَعَقَلَ الْمُؤْمِنُونَ عَنِ اللَّهِ نَطَقَ الرَّسُولُ إِذْ عَرَفُونِي أَنِّي لَسْتُ بِأَخِيهِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ كَمَا كَانَ هَارُونَ أَخَا مُوسَى لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ وَلَا كُنْتُ نَبِيًّا فَاقْتَضَى بُيُوتَهُ وَلَكِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْهُ إِسْتِخْلَافًا لِي كَمَا اسْتَخْلَفَ مُوسَى هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ يَقُولُ «أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَاصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف: ۱۴۲)» (کلینی، ج ۸، ص ۲۶-۲۷، کتاب الروضه، حُطْبَةٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهِيَ حُطْبَةُ الْوَسِيلَةِ)

همانا خداوند تبارک و تعالی به وسیله من بنده‌های خود را آزموده و مخالفانش را به دست من از پای درآورده و منکرانش را با تیغ من نابود ساخته است و مرا وسیله قرب و شادمانی مؤمنان نموده است و مرا کانون مرگ زورگویان و جباران نموده است و منم شمشیر او علیه مجرمان و به وسیله من پشت پیامبرش را استوار گردانیده و مرا به یاری رساندن به پیامبر گرامی داشته و به دانش او شرفم بخشیده و به احکام او عطایم داده و به وصیت او ویژه‌ام گردانیده است و برای جانشینی‌اش در میان امت انتخاب کرده و در همایش انبوه مهاجران و انصار در باره من فرمود: ای مردم! همانا علی برای من همچون هارون است برای موسی جز آنکه پس از من پیامبری نیست. و مؤمنان در الهی گفتار پیامبر را فهمیدند، زیرا می‌دانستند که من برادر تنی او نیستم چنانچه هارون برادر تنی موسی بود و پیامبر نیستم تا درخواست پیامبری کنم، لیکن مقصودش چنین بود که مرا جانشین و خلیفه خود سازد چنان که موسی هارون را خلیفه و جانشین خود کرد.

راوی اصلی: جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ

تحلیل کیفی روایت

این قسمت از روایت که معروف به حدیث منزلت است بخشی از یک حدیث طولانی است که کلینی در کافی آورده است در این روایت نقش امام علی (ع) به عنوان جانشین پیامبر (ص) را مانند هارون برادر حضرت موسی دانسته است که در غیاب حضرت موسی هدایت قوم بنی اسرائیل را به عهده داشته است بنا بر آیات قرآن، حضرت موسی از خدا خواست تا برادرش هارون را وزیر او سازد و در امر رسالت شریکش گرداند تا یاری اش دهد (ر.ک: طه: ۲۹-۳۲) خدا با درخواست او موافقت کرد (طه: ۳۶) و هارون، در غیاب موسی، جانشین او شد؛ (اعراف: ۱۴۲) طبق این آیات، تمام مناصب حضرت موسی برای برادرش نیز بوده است و اگر او بعد از موسی زنده می ماند، جانشین وی می شد (میرحامدحسین، عباقات الأنوار، ۱۳۶۶ ش، ج ۱۱، ص ۳۶۹) در این روایت به طور صریح نقش امام علی (ع) به عنوان خلیفه ذکر کرده است و خلافت در اینجا بیشتر بر مسئله اداره کردن مردم و هدایت آنها دلالت دارد. همچنین این روایت در کتاب صحیح بخاری نقل شده است اما عالمان اهل سنت مانند ابن تیمیه می گویند: این استخلاف یا جانشینی مانند جانشینی واقعی هارون به جای موسی نبود بلکه جانشینی موقت در جنگ تبوک بوده است. (ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة، ج ۴، ص ۲۷۴)

وَمِنْ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ مِنَ الْجُزْءِ الْخَامِسِ فِي الْكُرَّاسِ السَّادِسِ وَهُوَ نَصْفُ الْجُزْءِ مِنَ النَّسْخَةِ الْمَنْقُولِ مِنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا فَقَالَ أ تَخْلَفُنِي فِي النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ فَقَالَ أ لَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي

تحلیل تطبیقی

در چهار روایتی که از صحیح بخاری نقل شده است با تنها روایت اصول کافی در اصل معنایی واژه خلیفه یعنی جانشینی اختلافی نیست اما اختلاف عمده در این روایات به مصادیق و کارکرد این واژه مربوط میگردد در روایات اهل سنت خلیفه همان جانشین پیامبر است که نه به توصیه پیامبر (ص) بلکه با کمک شورا انتخاب شده است و مسئول زعامت و رهبری مسلمانان بعد از رحلت پیامبر است که نقشی پیامبر گونه ندارد اما در روایت کافی خلیفه معادل همان امام منصوب الهی است که از طرف خداوند و با وصایت پیامبر انتخاب شده است نقش او در جامعه همانند نقش پیامبر است.



۲-۲- واژه وصی

واژه «وصی» به معنای جانشین نیز از جمله واژگانی است که معنایی نزدیک به واژه خلیفه دارد. ابتدا روایات صحیح بخاری را ذکر می‌کنیم سپس روایات اصول کافی. همچنین ضمن ترجمه روایات در ذیل هر روایت راوی اصلی آن مشخص می‌شود سپس تحلیل کلی از روایت با توجه با منابع موجود و یا مفهوم روایت انجام می‌گیرد. همچنین در انتهای دسته روایات هر کتاب یک تحلیل کیفی کلی و یک تحلیل کمی ارائه می‌گردد.

الف) احادیث صحیح بخاری

در این قسمت تنها یک روایت ذکر می‌شود.

روایت اول

حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَّارَةَ، أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ قَالَ: ذَكَرُوا عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ عَلِيًّا - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - كَانَ وَصِيًّا، فَقَالَتْ: «مَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ؟ وَ قَدْ كُنْتُ مُسْنِدَتَهُ إِلَى صَدْرِي - أَوْ قَالَتْ حَجْرِي - فَدَعَا بِالطَّسْتِ، فَلَقَدْ انْخَنَثَ فِي حَجْرِي، فَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَمَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ؟». (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴؛ كِتَابُ الْوَصَايَا، بَابُ الْوَصَايَا)

در نزد عائشه گفتند: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب وصی پیغمبر بوده است، عائشه گفت: چه زمانی پیغمبر علی را وصی قرار داد؟ وقتی پیغمبر از دنیا می‌رفت من تکیه گاه او بودم و سرش را به سینه من تکیه داده بود یا بر دامن بود و در آخرین لحظه یک طشت خواست و مقداری آب از دهان‌شان خارج شد و دیگر متوجه نشدم و پیغمبر از دنیا رفت، چه زمانی علی را وصی خویش قرار داد؟

راوی اصلی: أسود

تحلیل کیفی روایت

در این روایت وصی به معنی جانشین پیامبر (ص) آمده است که عائشه تأکید می‌کند که پیامبر (ص) نه تنها امام علی را جانشین خود قرار نداد بلکه وصیت هم نکرد اما در کتاب اصول کافی آورده شده است که پیامبر (ص) به امام علی (ع) وصیت کرد: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ قَالَ يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا عَنِّي ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنَهُ أَمَّا الْأَوْلَى فَالصَّدُوقُ وَ لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكَ كَذِبَةً أَبَدًا وَ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه مطالعات دین پژوهی

الثَّانِيَةَ الْوَرَعُ وَلَا تَجْتَرِي عَلَى خِيَانَةِ أبدأً وَ الثَّالِيَةَ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ الرَّابِعَةَ كَثْرَةَ
 الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ يُبْنَى لَكَ بِكُلِّ دَمْعَةٍ أَلْفُ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ وَ الْخَامِسَةَ بِذَلِكَ مَالِكٌ وَ دَمَكَ دُونَ
 دِينِكَ وَ السَّادِسَةَ الْأَخْذُ بِسُنَّتِي فِي صَلَاتِي وَ صَوْمِي وَ صَدَقَتِي أَمَا الصَّلَاةُ فَالْحَمْسُونَ رَكْعَةً وَ أَمَا
 الصِّيَامُ فَثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الشَّهْرِ الْحَمِيسُ فِي أَوَّلِهِ وَ الْأَرْبَعَاءُ فِي وَسْطِهِ وَ الْخَمِيسُ فِي آخِرِهِ وَ أَمَا الصَّدَقَةُ
 فَجُهِدَكَ حَتَّى تَقُولَ قَدْ أَسْرَفْتُ وَ لَمْ تُسْرِفْ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ وَ عَلَيْكَ
 بِصَلَاةِ الزَّوَالِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ وَ عَلَيْكَ بِتَلَاوَةِ الْقُرْآنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ عَلَيْكَ بِرَفْعِ يَدَيْكَ فِي
 صَلَاتِكَ وَ تَقْلِيْبِهِمَا وَ عَلَيْكَ بِالسَّوَالِكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ وَ عَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَازْكَنْهَا وَ مَسَاوِي
 الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ. (كليني، ج ۸، ص ۷۹، كتاب روضه وصيئة
 النبي صلى الله عليه وآله لا ميري المؤمنين عليه السلام)

ابن عمار گوید شنیدم از حضرت صادق، علیه السلام که می فرمود در وصیت پیغمبر، صلی
 الله علیه و آله، به علی، علیه السلام، این بود که فرمود: «ای علی، سفارش می کنم تو را در جان
 خودت به خوبیهای، نگاهدار آنها را از من.» پس از آن گفت: خداوند، اعانت فرما او را. اما اولی،
 راست گفتاری است. خارج نشود از دهان تو دروغی هیچگاه. و دومی پرهیزگاری است. و جرئت
 مکن بر خیانت هرگز. سوم، ترسناکی از خداوند است چنانچه گویی او را می بینی. چهارم گریه
 بسیار از ترس خداوند است. بر پا می شود برای توبه هر قطره اشکی هزار خانه در بهشت. پنجم،
 بخشیدن تو است مال و خونت را در راه دینت. ششم، گرفتن طریقه من است در نماز و روزه و
 صدقه ام: اما نماز پنجاه رکعت، اما روزه پس سه روز در ماه: پنجشنبه در اول و چهارشنبه در وسط و
 پنجشنبه در آخر آن و اما صدقه به قدر طاقت خود تا آنکه گویی اسراف کردم و حال آنکه اسراف
 نکردی. و ملازم باش با نماز شب و ملازم [باش] با نماز شب و ملازم باش با نماز شب. و بر تو
 [باد] به نماز ظهر و بر تو باد به نماز ظهر و بر تو باد به نماز ظهر. و بر تو باد به خواندن قرآن در هر
 حال. و بر تو باد به بلند نمودن دستهای خود را در نماز و برگرداندن آنها را. و بر تو باد به مسواک
 نمودن در نزد هر وضویی. و بر تو باد نیکوییهای اخلاق، پس آن را ارتکاب کن و بدیهای اخلاق،
 پس از آنها دوری کن. پس اگر نکردی، ملامت مکن مگر خود را.

شوکانی به عنوان یکی از علمای اهل سنت این عقیده شیعه را نقد می کند و می گوید: کانت
 الشيعة قد وضعوا احاديث في ان النبي اوصى بالخلافة لعلی فرد ذالك جماعه من الصحابه و من
 بعدهم و... من ذالك ان عليا لم يدع ذالك لنفسه و لا بعدان ولي الخلافة و لا ذكره لاحد من



الصحابه يوم السقيفه؛ (شوكاني، فتح القدير، ج ۶، ص ۱۴۴) شيعيان احاديثي را ساخته اند در اينكه رسول خدا خلافت را براي علي وصيت کرده بود و اين ادعا را جماعتي از اصحاب و تابعين رد کرده و دليل ديگر بر نادرستي اين ادعا اينكه هيچ گاه خود علي در موقعيت هايي مانند بعد از رسيدن به خلافت و نه پيش از آن در روز سقيفه ادعا نکرد که پيامبر خلافت را براي من وصيت کرده بود

ب) احاديث اصول كافي

در اين قسمت تنها يك روايت ذكر مي شود.

روايت اول

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» قَالَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَفْوَاهِهِمْ قُلْتُ «وَاللَّهُ مُتِمُّهُ» قَالَ وَاللَّهُ مُتِمُّهُ الْإِمَامَةَ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ قُلْتُ: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ» قَالَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيهِ وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينِ الْحَقِّ قُلْتُ «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» قَالَ يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ «وَاللَّهُ مُتِمُّهُ نُورَهُ» وَلَايَةَ الْقَائِمِ «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» بِوَلَايَةِ عَلِيِّ قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ قَالَ نَعَمْ أَمَّا هَذَا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ وَ أَمَّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ... (كليني، ص ۴۳۲، كتاب الحجبه باب فيه نكت و نكت من التّنزيل في الولاية)

محمد بن فضيل گوید: از حضرت ابو الحسن عليه السلام درباره فرمايش خدای عز و جل «میخواهند با (هوا و آب) دهانشان (با کم توان ترين حرف و دليل و برهان و ضعيف ترين اقدام در برابر بيان الهی و آن عظمت و سلطان) نور خدا را خاموش کنند» پرسيدم، فرمودند: میخواهند ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام را با دهانشان خاموش کنند. اگر تمام بشر در برابر خدا پشت هم آیند که امامت را زائل کنند، خدای متعال همواره اراده به بقای امامت و اظهار این نور دارد؛ قُلْتُ: «وَاللَّهُ مُتِمُّهُ نُورَهُ؛ صف: ۸»؟ قَالَ: «وَاللَّهُ مُتِمُّهُ الْإِمَامَةَ؛ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا؛ تغابن: ۸»؛ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ» عرض کردم: «خدا تمام کننده نور خود است» فرمودند: خدا تمام کننده امامت است، به دليل فرمايش خدای عز و جل «پس به خدا و رسولش و نوری که فرو فرستاده ایم ایمان آورید» پس نور همان امام است سلام الله عليه. او کسی است که

رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «او همان کسی است که پیامبرش را به تبلیغ ولایت وصی و جانشین خود دستور داده است و ولایت همان دین حق است». از آن حضرت درباره‌ی عبارت: تا آن را بر همه‌ی آیین‌ها غالب گرداند، هرچند مشرکان کراهت داشته باشند. سؤال کردم. آن حضرت فرمود: منظور از آن غالب ساختن آن بر همه‌ی ادیان در هنگام قیام قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. خداوند می‌فرماید: ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هرچند کافران خوش نداشته باشند! که منظور از نور همان ولایت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و منظور از مشرکان، کسانی است که دیگران را در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شریک قرار می‌دهند.

راوی اصلی: امام حسن عسکری

تحلیل کیفی روایت

در این روایت «وصی» به معنای «ولی» و جانشین گرفته شده است و بر اساس آیات قرآن اثبات می‌کند که ولایت و وصایت برای امام علی (ع) است

تحلیل تطبیقی

در تنها روایتی که از صحیح بخاری در مورد واژه وصی آورده شده است به صراحت تصریح شده که پیامبر (ص) در هنگام مرگ به امام علی (ع) وصیت نکرد یا او را به عنوان جانشین خود معرفی نکرد اما در روایات اصول کافی این مسئله را از طریق تفسیر آیات قرآن اثبات می‌کند تا این مسئله را گوشزد کند که وصی بودن امام علی (ع) نه تنها از جانب پیامبر انجام گرفته است بلکه خداوند نیز به آن امر کرده است.

۲-۳. واژه امیر

واژه «امیر» به معنای فرمانده نیز از جمله واژگانی است که معنایی نزدیک به واژه خلیفه دارد. در این مورد ابتدا روایات صحیح بخاری را ذکر می‌کنیم سپس روایات اصول کافی. همچنین ضمن ترجمه روایات در ذیل هر روایت راوی اصلی آن مشخص می‌شود سپس تحلیل کلی از روایت با توجه با منابع موجود و یا مفهوم روایت انجام می‌گیرد. همچنین در انتهای دسته روایات هر کتاب یک تحلیل کیفی کلی و یک تحلیل کمی ارائه می‌گردد.

الف) روایت صحیح بخاری

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا عُندَرٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا. فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. (بخاری، ج ۱۱، ص ۷۰، کتاب الاحکام بَاب [اثنی عشر امیراً])

جابر بن سمره می گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: دوازده امیر خواهد بود. آن گاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر فرمود: همه آنان از قریشند

راوی اصلی: جابر بن سمره

تحلیل کیفی روایت: در این روایت «امیر» به معنای جانشینان پیامبر ص گرفته شده است آنچه که از روایت بر می آید که امر خلافت در میان امت اسلامی، دایره مدار وجود خلفای دوازده گانه رسول خداست و تا یکی از آنان باقی است، خلافت نیز باقی است. و هرگاه دوران آنان سپری گردد، روزگار خلافت نیز به پایان خواهد رسید. شیعیان این روایت را دلیلی بر اثبات ۱۲ امام می دانند در حالی که اهل سنت برداشت دیگری از این روایت دارند مثلاً ابن حجر عسقلانی می گوید: گمان غالب، این است که پیامبر (که درود و سلام خداوند بر او باد) از فتنه های شگفتی پس از خود، خبر داده است، حتی از این که مردم در یک زمان، دارای دوازده امیر می شوند و اگر جز این را می خواست، می فرمود: دوازده امیرند که فلان گونه عمل می کنند (عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ۲۱۱)

ب) اصول کافی

در مورد واژه «امیر» در اصول کافی که هم معنا و مفهوم با خلیفه باشد بکار گرفته نشده است البته واژه «امیر المومنین» به عنوان یکی از القاب امام علی بکار رفته است

تحلیل تطبیقی

واژه امیر در معنای نزدیک به خلیفه تنها در کتاب صحیح بخاری ذکر شده است و در اصول کافی از این تعبیر استفاده نشده است در روایت صحیح بخاری از ۱۲ امیر یاد شده است که وجود آنها سبب می شود که دیگران در کار امارت یا خلافت دخیل نباشند.

۲-۴. واژه امام

واژه «امام» به معنای هدایت کننده و راهنما نیز از جمله واژگانی است که معنایی نزدیک به واژه خلیفه دارد. ابتدا روایات صحیح بخاری را ذکر می کنیم سپس روایات اصول کافی. همچنین

ضمن ترجمه روایات در ذیل هر روایت راوی اصلی آن مشخص می شود سپس تحلیل کلی از روایت با توجه با منابع موجود و یا مفهوم روایت انجام می گیرد. همچنین در انتهای دسته روایات هر کتاب یک تحلیل کیفی کلی و یک تحلیل کمی ارائه می گردد؛

الف) صحیح بخاری

این واژه حدود ۳۸۱ بار در صحیح بخاری در معنای پیشوا آمده است مانند امام مفتون، امام جماعت، امام فتنه و غیره اما در مصداق رایج آن یعنی امامت منصوص از جانب خدا بکار نرفته است

ب) کافی

در اینجا به ذکر دو روایت پرداخته می شود.

روایت اول

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ. (کلینی، ج ۱، ص ۵۳۳، كِتَابُ الْحُجَّةِ، بَابُ مَا جَاءَ فِي الْإِثْنَيْ عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَيْهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)

از زراره، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: ۱۲ امام از خاندان محمد (ص) همه مربوط به عالم غیب هستند و از فرزندان رسول خدا (ص) و از فرزندان علی (ع) هستند و رسول خدا (ص) و علی (ع) باشند همان دو والد، علی بن راشد برادر مادری علی بن الحسین (ع) چیزی گفت و منکر این کلام شد، امام باقر (ع) فریاد سختی زد و فرمود: هلا پسر مادر خودت هم یکی از آنها است (مقصود امام سجاد (ع) است).

راوی اصلی: امام باقر (ع)

تحلیل روایت: هسته اصلی روایت بیان می کند که ائمه همگی از اهل بیت پیامبر هستند و اینکه در متن روایت گفته همگی باید از فرزندان رسول خدا و امام علی (ع) باشند به این دلیل است اگر فقط پیامبر (ص) را ذکر می کرد این توهم پیش می آمد که امام علی (ع) جزء ۱۲ امام منصوص نیست (الخضر، محمد سالم، ثم أبصرت الحقيقة، ج ۱، ص ۳۷۳) این روایت به خوبی



بیان می‌کند که منظور از امام همان جانشین بر حق و منصوب الهی برای پیامبر (ص) است که ۱۲ نفر هستند.

روایت دوم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَكُونُ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ. (کلینی، ج ۱، ص ۵۳۳، كِتَابُ الْحُجَّةِ، بَابُ مَا جَاءَ فِي الْإِثْنَيْ عَشَرَ وَالنِّصِّ عَلَيْهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)

امام باقر علیه السلام فرمود: بعد از حسین بن علی علیهما السلام ۹ امام می‌باشد و نهمی آنها امام قائم علیه السلام است.

راوی اصلی: امام باقر (ع)

تحلیل روایت: این روایت نیز همانند روایت اول به خوبی بیان می‌کند که منظور از امام همان جانشین بر حق و منصوب الهی برای پیامبر (ص) است که ۱۲ نفر هستند

تحلیل کیفی روایات «امام»: این دو روایت به طور صریح بیان می‌کنند که جانشینان بر حق پیامبر (ص) ۱۲ نفر هستند که برخلاف روش انتخاب خلیفه از جانب خداوند انتخاب شده اند علامه مجلسی در مورد این روایت می‌گوید: حسن کالصحیح. قائمهم یعنی یقوم بالسیف و یجاهد حتی یغلب الحق و أهله علی الباطل و أهله (مجلسی، مرآة العقول؛ ج ۶، ص ۲۳۱) روایت حسن شبیه صحیح است قائم شان یعنی قیام می‌کند با شمشیر و جهاد می‌کند تا هنگامی که حق بر باطل و اهلل آن غلبه کند

تحلیل تطبیقی

واژه «امام» از جمله واژگانی است که در صحیح بخاری در معنای رایج آن ذکر نشده است و شاید دلیل آن باز می‌گردد به عدم اعتقاد آنها به امامت. اما در دو روایتی که در اصول کافی آورده شده است به همان معنای مرسوم و رایج نزد شیعه آمده است.

۲-۵. ولی

واژه «ولی» به معنای دوست و سرپرست از جمله واژگانی است که معنایی نزدیک به واژه خلیفه دارد. ابتدا روایات صحیح بخاری را ذکر می‌کنیم سپس روایات اصول کافی. همچنین ضمن ترجمه روایات در ذیل هر روایت راوی اصلی آن مشخص می‌شود سپس تحلیل کلی از

روایت با توجه با منابع موجود و یا مفهوم روایت انجام می‌گیرد. همچنین در انتهای دسته روایات هر کتاب یک تحلیل کیفی کلی و یک تحلیل کمی ارائه می‌گردد.

الف) صحیح بخاری

واژه ولی و ولایه در حدود ۶۴ بار در صحیح بخاری ذکر شده است در صحیح بخاری حالت «ولاء» آن بیشترین تکرار را دارد در مورد برده و ازادی آن است.

ب) اصول کافی

در مورد این واژه در کتاب کافی به دو روایت اکتفاء می‌گردد؛

روایت اول

قسمتی از یک روایت طولانی به حادثه غدیر خم و بحث جانشینی امام علی (ع) اشاره شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُكَايَةَ التَّمِيمِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ النَّضْرِ الْفَهْرِيِّ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ... وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ تَكَلَّمَتْ طَائِفَةٌ فَقَالَتْ نَحْنُ مَوَالِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى حَبَّةِ الْوَدَاعِ ثُمَّ صَارَ إِلَى غَدِيرِ حُمٍّ فَأَمَرَ فَأُصْلِحَ لَهُ شِبْهُ الْمَنْبَرِ ثُمَّ عَلَاهُ وَأَخَذَ بَعْضِي حَتَّى رُئِيَ بَيَاضُ إِنْطِيطِهِ رَافِعاً صَوْتَهُ قَائِلاً فِي مَحْفَلِهِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ فَكَانَتْ عَلَيَّ وَوَلَايَةُ اللَّهِ وَوَلَايَةُ اللَّهِ وَوَلَايَةُ اللَّهِ وَوَلَايَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً» فَكَانَتْ وَوَلَايَتِي كَمَالِ الدِّينِ وَرِضَا الرَّبِّ جَلَّ ذِكْرُهُ وَانزَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِخْتِصَاصاً لِي وَتَكْرُماً لِحَلَنِيهِ وَإِعْظَاماً وَتَفْصِيلاً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْحِيهِ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» فِي مَنَاقِبِ لَوْ ذَكَرْتُنَّهَا لَعَظَمَ بِهَا الْإِرْتِفَاعُ فَطَالَ لَهَا الْإِسْتِمَاعُ وَلِئِنْ تَقَمَّصَهَا دُونِي الْأَشْقِيَانِ وَنَارَعَانِي فِيمَا لَيْسَ لَهُمَا بِحَقٍّ وَرَكِبَاهَا ضَلَالَةً وَاعْتَقَدَاهَا جَهَالَةً فَلَيْسَ مَا عَلَيْهِ وَرَدَا وَ لَيْسَ مَا لِأَنْفُسِهِمَا مَهْدًا يَتَلَاَعَنَانِ فِي دُورِهِمَا وَ يَتَبَرَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ يَقُولُ لِقَرِينِهِ إِذَا التَّقِيَا «يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيْسُ الْقَرِينِ» فَيُجِيبُهُ الْأَشَقِيُّ عَلَى رُثُوثِهِ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْكَ خَلِيلاً... (كليني، ج ۸، ص ۲۷، كتاب الروضة، خطبة لأمير المؤمنين عليه السلام وهي خطبة الوسيلة)





و گفتار آن حضرت هنگامی که مردم گفتند: ماییم موالی پیامبر و این چنین بود که پیامبر در حجة الوداع بیرون شد و از غدیر خم گذر کرد و دستور داد برای او شبه منبری بپا کنند و سپس بر منبر شد و بازوی مرا برآورد تا سپیدی زیر دو بغلم دیده شد و صدای خویش را در این انجمن چنین بلند فرمود: هر که را من سرور اویم علی سرور اوست، خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد. پس معیار دوستی خدا دوستی من شد و معیار دشمنی خدا دشمنی با من. و خداوند در همان روز این آیه را فرو فرستاد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». «پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار و الایاد، گردید و خداوند تبارک و تعالی به ویژه برای من و تعظیم و تفضیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را فرو فرستاد: «ثُمَّ رُذُوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» «در باره من منقبتهایی است که اگر آنها را یاد کنم جنجال بزرگی پیش آید و گوش سپردن بدان زمانی دراز می‌طلبد و اگر در برابر من آن دو بدبخت آن را پیراهن خود کردند، در حالی که بدان حقی نداشتند و بر سر آن با من بستیزیدند و به گمراهی مرتکب آن گردیدند و به نادانی آن را از آن خود دانستند. بتحقیق به سرانجام و خیمی گرفتار آمدند و چه بد بود، آنچه برای خود در خانه خویش گستراندند. آنها در برزخ و آخرت يك دیگر را لعنت کنند و هر کدام از یار خود بیزار باشد و چون به همراه خود رسد، گوید: ای کاش میان من و تو دوری از مشرق تا مغرب بود، چه بد همنشینی بودی و آن بخت برگشته دیگری، با افسردگی پاسخش دهد: ای کاش من هم ترا دوست نگرفته بودم.

راوی اصلی: جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ

تحلیل روایت: در این روایت ولایت به معنای جانشینی و هم معنای خلافت گرفته شده است این روایت به حادثه غدیر خم و بحث جانشینی پیامبر (ص) اشاره دارد. ابن قاریاغدی در شرح روایت می‌گوید: الیوم اکملت لکم دینکم بولاية علي عليه السلام، و أتممت عليكم نعمتي بأكمل الشرائع بامامته، ورضيت لكم الإسلام ديناً بخلافته؛ امروز دین را با ولایت علی (ع) کامل کردم و نعمتم را بر با کامل کردن شریعت به وسیله امامت به اتمام رساندم و دین اسلام مورد رضایت شما قرار گرفت با خلافت امام علی (ع) (ابن قاریاغدی، البضاعة المزجاة؛ ج ۱، ص ۳۵۵)

روایت دوم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا» قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دَعَا قُرَيْشًا إِلَىٰ وَ لَا يَتَنَا فَنَفَرُوا وَ أَنْكَرُوا فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ أَقْرَبُوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا» تَعْيِيرًا مِنْهُمْ فَقَالَ اللَّهُ رَدًّا عَلَيْهِمْ «وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ «هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِيَاءً» قُلْتُ قَوْلُهُ «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» قَالَ كُلُّهُمْ كَانُوا فِي الضَّلَالَةِ لَا يُؤْمِنُونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا بِوَلَايَتِنَا فَكَانُوا ضَالِّينَ مُضِلِّينَ فَيَمْدُدُ لَهُمْ فِي ضَلَالَتِهِمْ وَ طُعْيَانِهِمْ حَتَّى يَمُوتُوا فَيَصِيرُهُمُ اللَّهُ شَرًّا مَكَانًا وَ أَضْعَفَ جُنْدًا قُلْتُ قَوْلُهُ «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضْعَفُ جُنْدًا» قَالَ أَمَّا قَوْلُهُ «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» فَهُوَ خُرُوجُ الْقَائِمِ وَ هُوَ السَّاعَةُ فَسَيَعْلَمُونَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ مَا نَزَلَ بِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَىٰ يَدَيَّ قَائِمِهِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ «مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا» يَعْنِي عِنْدَ الْقَائِمِ «وَ أَضْعَفُ جُنْدًا» قُلْتُ قَوْلُهُ: «وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» قَالَ يَزِيدُهُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ هُدًى عَلَىٰ هُدًى بِاتِّبَاعِهِمُ الْقَائِمَ حَيْثُ لَا يَجْحَدُونَهُ وَ لَا يَنْكُرُونَهُ قُلْتُ قَوْلُهُ «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» قَالَ إِلَّا مَنْ دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ قُلْتُ قَوْلُهُ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» قَالَ وَ لَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هِيَ الْوُدُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ: «فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» قَالَ إِنَّمَا يَسْرُهُ اللَّهُ عَلَىٰ لِسَانِهِ حِينَ أَقَامَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَمًا فَبَشِّرَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْذَرَ بِهِ الْكَافِرِينَ وَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ «لُدًّا» أَيُّ كُفْرًا قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «لِتُنذِرَ قَوْمًا مِمَّا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» قَالَ لِتُنذِرَ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَنْتَ فِيهِمْ كَمَا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ وَ عَنِ وَعِيدِهِ: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ» مِمَّنْ لَا يُقْرُونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ «فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بِإِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ فَلَمَّا لَمْ يُقْرُوا كَانَتْ عُقُوبَتُهُمْ مَا ذَكَرَ اللَّهُ «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» فِي نَارِ جَهَنَّمَ ثُمَّ قَالَ: «وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» عُقُوبَةٌ مِنْهُ لَهُمْ حَيْثُ أَنْكَرُوا وَ لَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ هَذَا فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْأَجْرَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مُقْمَحُونَ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ (وَ سِوَاهُ عَلَيْهِمُ الْأَنْذَرَتُهُمْ



ج ۱، ص ۴۳۱، كِتَابُ الْحُجَّةِ، باب فيه نكت و تنف من التنزيل فى الولاية)

أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بِاللَّهِ وَبِوَلَايَةِ عَلِيِّ وَ مَنْ بَعْدَهُ ثُمَّ قَالَ «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشَّرَهُ» يَا مُحَمَّدُ: «بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ». (كلینی،

ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عز و جل: و چون آیه های روشن ما را بر آنها بخوانند، کسانی که کافرند بکسانی که مومند گویند: «کدام يك از دو دسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را بولایت ما دعوت کرد، آنها دوری گزیدند و انکار کردند، پس کفار قریش باهل ایمانی که بامیر المومنین و ما خانواده اقرار کرده بودند از راه سرزنش گفتند: «کدام يك از این دو دسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند» خدا برای رد ایشان فرمود: «پیش از ایشان چه نسلهایی را (از امتهای گذشته) هلاک کرده ایم که اثاث و جلوه زندگی بهتری داشتند». عرض کردم: خدا فرماید: «هر که در گمراهی باشد، خدای رحمانش همی کشاند» فرمود: همه آنها در گمراهی بودند - نه بولایت امیر المومنین ایمان آوردند و نه بولایت ما و گمراه بودند و گمراه کننده خدا ایشان را در گمراهی و طغیان همی کشید تا بمردند و خدا ایشان را بدترین جایگاه و ناتوان تر سپاه رسانید. عرض کردم: خدا فرماید: «تا چون موعود خویش یا عذاب و یا رستاخیز را ببینند، خواهند دانست نیست که مکانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است» فرمود: اما اینکه فرماید: «تا چون موعود خویش را ببینند» آن خروج قایم و رستاخیز است، در آن روز خواهند دانست با آنچه را که بدست قایمیش بر آنها فرود آورد، اینست که میفرماید: کیست که مکانش بدتر (یعنی نزد قایم) و سپاهش ناتوانتر است. عرض کردم: خدا فرماید: «خدا هدایت هدایت شدگان را بیفزاید» فرمود: خدا در آن روز آنهایی را که هدایت شده اند بسبب پیرویشان از قایم هدایت روی هدایت افزایش، زیرا او را رد نکنند و منکر نشوند. عرض کردم: خدا فرماید: «اختیار شفاعت ندارد. مگر کسی که نزد خدای رحمان پیمان بسته باشد» فرمود: یعنی مگر کسی که با ولایت امیر المومنین علیه السلام و ایمه بعد از او دینداری خدا کند. اینست پیمان نزد خدا. عرض کردم: خدا فرماید: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند خدای رحمان برای آنها محبتی قرار خواهد داد» فرمود: آن محبتی که خدای تعالی می فرماید: دوستی امیر المومنین علیه السلام است. عرض کردم: «ما تنها این قرآن را بزبان تو روان کرده ایم تا پرهیزگاران را بشارت دهی و گروه سرسخت را بدان بیم دهی» فرمود: خدا قرآن را بزبان او روان کرد، زمانی که امیرالمومنین علیه السلام را براهنمایی منصوب کرد، پس مومنان را بشارت داد و کافران را بآن بیم

داد و این کافران همان کسانی که خدا در کتابش آنها را سرسخت یعنی کافر نامیده، باز از آن حضرت در باره این قول خدا پرسیدم - «تا بیم دهی گروهی که پدرانشان بیم نیافته و خودشان بیخبرند» فرمود: یعنی تا بیم دهی گروهی را که تو در میان ایشان هستی چنان که پدرانشان بیم داده شدند، زیرا اینها از خدا و پیغمبر و تهدیدش بیخبرند «گفتار خدا در باره بیشتر آنها ثابت شده (یعنی در باره کسانی که ولایت امیر المومنین و امامان بعد از او اقرار نیاورند) و آنها ایمان نمی‌آورند» بامامت امیر المومنین و اوصیا بعد از او و چون اقرار نیاوردند. کیفرشان همانست که خدا فرماید: «بگردنهای ایشان غل و زنجیرها بگذاریم که تا چانه آنها برسد و سرشان بیحرکت ماند» در میان آتش دوزخ، سپس فرماید: «و پیش رویشان سدی قرار دهیم و پشت سرشان سدی دیگر و آنها را بپوشانیم که جایی را نبینند» این عمل از نظر کیفری است از جانب خدا برای ایشان که ولایت امیر المومنین و امامان بعد از او را انکار کردند، این کیفر دنیای آنهاست و در آخرت در آتش دوزخ (بوسیله غل و زنجیر) سرشان بیحرکت ماند. سپس خدا فرماید: ای محمد «بیمشان دهی یا بیمشان ندهی برای آنها یکسانست، این مردم ایمان نیاورند» بخدا و ولایت علی و جانشینان او، سپس فرماید: فقط تو کسی را بیم دهی که از ذکر (یعنی امیر المومنین علیه السلام) پیروی کند - و از خدای رحمان بنا دید ترسد، او را بشارت ده (ای محمد) بآمرزش و پاداشی ارجمند.

راوی اصلی: امام صادق (ع)

تحلیل روایت: این روایت به اتفاقات بعد رحلت پیامبر (ص) مسئله جانشینی امام علی (ع) اشاره دارد که واژه ولایت به معنای مقام امامت و رهبری جامعه مسلمانان در اینجا آمده است
تحلیل کیفی روایات «ولی»: به نظر می‌رسد واژه ولایت در اصول کافی بیشتر به مسئله جانشینی پیامبر و آغاز امامت امام علی (ع) اشاره دارد

تحلیل تطبیقی

واژه ولی یا ولایت در صحیح بخاری به معنایی که شیعه از آن یاد کرده‌اند نیامده است اما از آنجا که ولایت و ولی بودن در بین شیعیان از جایگاه خاصی برخوردار است این واژه در کتاب اصول کافی فراوان آمده است و کارکرد معنایی آن برای امامت و جانشینی امام علی (ع) است.



نتیجه

نتایج حاصل از این پژوهش را می‌توان عبارت دانست از:

۱. واژه «خلیفه» و مشتقات آن در صحیح بخاری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است تا آنجاکه یکی از ابواب خود را به این موضوع اختصاص داده است اما برعکس واژه خلافت یا خلیفه در معنای تاریخی و مرسوم آن در اصول کافی جایگاه چندانی ندارد. و در موردی که بکار رفته به معنای امامت و ولایت است.
۲. واژه «وصی» به عنوان یکی از واژگان هم معنا و مفهوم با خلیفه در کتاب صحیح بخاری در معنای مورد نظر آن یعنی جانشینی هر چند که به آن اشاره شده است اما در روایاتی که در این مورد نقل شده است برخلاف روایات اصول کافی آن را از امام علی (ع) نفی کرده است.
۳. واژه «امیر» تنها در صحیح بخاری در معنای نزدیک به واژه «خلیفه» بکار رفته است و در اصول کافی چنین کاربردی ندارد.
۴. واژه «امام» و «ولی» در صحیح بخاری در معنا و مفهوم نزدیک به «خلیفه» بکار نرفته است به نظر می‌رسد به دلیل اعتقاداتی که اهل سنت در مسئله جانشینی پیامبر دارند این دو واژه در کارکرد اصلی خود بکار نرفته‌اند اما در اصول کافی این دو واژه جایگاه ویژه‌ای دارند، دلیل این موضوع می‌تواند بحث اعتقاد به امامت و ولایت به عنوان یکی از اصول دینی شیعه یاد کرد.



فهرست منابع

قرآن مجید

۱. ابن ابی العز، صدر الدین محمد بن علاء الدین علی بن محمد، شرح العقیدة الطحاویة، تحقیق: شعیب الأرنؤوط - عبد الله بن المحسن التركي بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ ق.
۲. ابن تیمیہ، تقي الدين أبو العباس، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، المحقق: محمد رشاد سالم، عربستان: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۰۶ ق.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباري شرح صحيح البخاري، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۷۹ ق.
۴. ابن قاریاغدی، محمد حسین، البضاعة المزجاة (شرح كتاب الروضة من الكافي)، قم: مؤسسه علمی فرهنگي دار ۱۳۸۸ ش.
۵. ابن کثیر، أبو الفداء إسماعيل بن عمر، البداية والنهاية بیروت: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، ۱۴۱۸ ق.
۶. بخاری محمد بن اسماعيل. صحيح البخاري. جمهورية مصر العربية. وزارة الاوقاف. المجلس الاعلى للشئون الاسلامية. لجنة إحياء كتب السنة، ۱۴۱۰ ق.
۷. الخضر، محمد سالم، ثم أبصرت الحقيقة، بی جا، ۲۰۰۷ م
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دار القلم - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۹. شوکانی، محمد بن علی بن محمد بن عبد الله، نيل الأوطار، مصر: دار الحديث، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. قسطلانی، أحمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك، إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري، مصر: المطبعة الكبرى الأميرية، ۱۳۲۳ ق.
۱۱. کلینی محمد بن یعقوب. الكافي. دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۳ ش.
۱۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۱۳. میرحامد حسین، عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار عليهم السلام، مشهد، ۱۳۸۳ ش.
۱۴. نووی، أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۳۹۲ ق.